

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِّيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَّاكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أئِمَّةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَابْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

در مقام فروعی است که بزرگان فقهاء مطرح فرمودند بعضی از آن‌ها را هم حضرت امام در بیع مطرح فرمودند اما در تحریر الوسيله طرح نشده که حالا اهم آن‌ها را مناسب است که طرح نکنیم. همین مسئله‌ی سوم که مطرح شد که جایی بود که مکره عین ما اگرهه المکره را انجام نداده عین مکره را انجام داده، مکره علیه را، بلکه بالزیاده انجام داده بود. حالا خود بالزیاده انجام دادن هم فروعی داشت. یا دفعه واحده بود یا به تدریج بود. علی ای حال نفس ما اگره علیه را انجام نداده بود که اقتصار بر آن بکند. بلکه زاد علیه به یکی از انحاء.

این مسئله‌ی سوم که مال زیاده بود در حقیقت یک بخشی بود از اقسام ثلاثه‌ای که در مقام قابل تصویر است که دو قسم مطرح نشده بود، این قسم مطرح شد. توضیح مطلب این است که وقتی شخصی مکره علیه قرار می‌گیرد از سه حال کلی حالش خارج نیست یا چهار تا. چهار حال کلی.

یکی این که عین ما اگره علیه را انجام می‌دهد بلازیاده و نقیصه و عین آن را انجام می‌دهد. که این مسائلی که گفته شد ابتداءً وارد بحث شدیم این‌ها همه مال این صورت است.

صورت دوم این است که نه، عین آن را انجام نمی‌دهد بلکه مع زیاده أو نقیصه أو تبدیل بامر آخر مباین می‌آید انجام می‌دهد. بالزیاده همین بود که در مسئله‌ی سوم ذکر شد. او می‌گوید احد العبدین را بفروش، می‌رود هر دوی آن‌ها را می‌فروشد. حالا یا به تدریج یا دفعه واحده. و تارةً بالنقیصه هست. بالنقیصه خودش دارای صوری است. صورت اولی این است که او مثلاً گفته که این خانه‌ات را بفروش، کل این خانه را بفروش، یا این دو خانه را بفروش. این دو ماشین را بفروش. او می‌آید و نصف خانه را می‌فروشد که این نقیصه هست او کل را گفته بود.

ولی این می‌آید بخشی از آن را می‌فروشد، حالا یا نصف یا یک کسر دیگری را. دو خانه را بفروش، می‌آید یک خانه را می‌فروشد. و این نظر مکره هم مطلق بوده یعنی مقید نبوده به شرط شیء. مقصودش این است که می‌گوید این دو خانه را بفروش. حالا این دو خانه را با هم بفروشی، جدا جدا بیایی بفروشی، من می‌گویم این دو خانه را بفروش، هر دو صورت را می‌گیرد. و این مکره آمد اول نصف خانه را فروخت، بانیاً بر این که نصف دیگر را بعداً بفروشد یا یک خانه را فروخت، بانیاً بر این که خانه‌ی دوم را بعداً بفروشد. بخصوص وقتی الان مشتری مثلاً پیدا نکرده که حالا کل خانه را، پول ندارد مثلاً. حالا نصف خانه را کسی حاضر شده بخرد به شراکت، نصف دیگر را هم دنبال مشتری می‌گردد که بعداً بفروشد. یا یک خانه را مشتری دارد آن خانه فعلاً مشتری ندارد بعداً می‌خواهد بفروشد. بالاخره ولی معامله‌ی اولی که انجام می‌دهد عین آن نیست که او گفته بود. او گفته بود آن دو تا را بفروش یا تمام خانه را بفروش. اما این اکراه او اعم بود از این که کل را دفعه‌ی بفروشی یا علی سبیل التدریج بفروشی. اکراه او به این نحو بود این هم که دارد می‌رود این مکره هم که دارد می‌فروشد بانی بر این است که کل را بفروشد منتها حالا به نحو تدریج. این یک صورت است.

صورت دوم این است که این که می‌آید نصف را می‌فروشد یا یک کسر دیگری را می‌فروشد تمام را نمی‌فروشد این برای این است که لعلّ این مکره به همین راضی بشود. و به تعبیر بعضی می‌خواهد دفع افسد به فاسد بکند. اصلاً نمی‌خواهد هیچ چیزی را بفروشد، زور است ولی می‌گوید حالا شاید ما حالا نصف را که فروختیم دیگر او به همین اکتفاء بکند دیگر، دست از آن حرفش بردارد. و قناعت پیدا بکند به همین. یا راه تخلّص دیگری برای ما پیدا بشود. بتوانیم نصف را که فروختیم بگوییم آقا ما فروختیم آن را که تو می‌گفتی مثلاً، آن دیگر حالا در مقام فحص بر نمی‌آید و این‌ها. کلاه بر سر او می‌گذاریم. یک راه تخلّصی برای ما پیدا می‌شود. یا قانع می‌شود یا یک راه تخلّصی و لو ... و به این داعی می‌آید می‌فروشد. به این شکل. این هم صورت دوم است. که این صورت هم مفروض ما این است که آن اکراهی که او کرده، یعمّ الصورة، یعمّ به این که تدریجاً بفروشی یا دفعه‌ی.

صورت ثالثه این است که نه، می‌گوید که دفعه‌ی باید بفروشی. و اکراه بر جمیع بر نکرده، اکراه بر مجموع کرده. آن نظر دارد به مجموع بودن. با هم بودن. به طوری که اگر جدا جدا بفروشی، آن دست از اضرار و ایعادش بر نمی‌دارد. نظرش به مجموع است به شرط شیء است. بخلاف آن دو صورتی که لابلش بود. این هم صورت سوم است.

یک صورت چهارمی هست که در کلمات بیان نشده است. یعنی من حالا ندیدم. و آن هم این است که می‌گوید هر دو را بفروش، علی سبیل التدریج. اصلاً هدفش می‌گوید با هم نباید بفروشی به شرط تدریج. این را بفروش،

ثم آن را بفروش. یا آن را بفروش، ثم آن را بفروش. با هم نباید بفروشی. و حالا این بیاید با هم بفروشد. این چهار صورت.

صورت پنجم این است که اصلاً خارج از آن که او گفته بالمره می‌آید می‌فروشد. مثلاً آن گفته به قول مثالی که آقای خوئی می‌زنند قدس سره، آن گفته کتابت را بفروش. باید این کتابت را بفروشی. این به جای کتاب می‌رود عبا را می‌فروشد. چرا؟ برای این که کتاب را می‌بیند خیلی به آن احتیاج دارد می‌گوید عبا را بفروشیم لعل به این قانع بشود.

س: متباین است دیگر؟

ج: متباین است بله.

س:؟؟؟

ج: نه صور کل ... و الا آن نیست.

س:؟؟؟ یکی بالزیده بفروشد، یکی به نقیصه، یکی به متباین، این چهارم بود.

ج: به متباینین، بله.

یعنی تارةً مطابق است گاهی بالزیده است گاهی بالنقیصه است گاهی بالتباین است. من قبول دارم بد بیان کردم این جا. باید بالتباین را جدا کنم دیگر، نگوییم صورت پنجم. بالتباین. مثل این صورت.

خوب بود در تحریر الوسيله هم می‌شد به این شکل بیان بشود که مسئله اگر ما فعله المکره، این غیر ما اگرهه باشد بحسب ظاهر. این سه صورت دارد اگر غیر آن شد. گاهی بالزیده است که مسئله‌ی سوم مطرح کردیم. گاهی بالنقیصه است که این صور ثلاثه دارد خودش، یا صور اربعه دارد و گاهی بالتخالف است و بالتباین است که آن صورت بعدی است. حالا احکام این‌ها چه هست؟

خب آن جایی که عین باشد که همان‌هایی بود که بحث کردیم و گذشت آن جایی هم که بالزیده هم باشد که بحث کردیم و گذشت. اما آن جایی که بالنقیصه باشد.

خب بالنقیصه صورت اول این بود که مکره گفته این را بفروش للبشرط است. هم صورت تدریج را می‌گیرد هم صورت دفع را می‌گیرد. و این حالا آمده به تدریج دارد می‌فروشد و قصدش هم این نیست که او قانع بشود نه. یا می‌داند او قانع نمی‌شود و می‌خواهد این را بفروشد حالا بانیاً بر این که بعداً آن بعدی را هم بفروشد.

در این صورت ظاهراً همه‌ی کسانی که متعرض مسئله شدند و ما واقف به آن‌ها شدیم، من الشیخ الاعظم محقق نائینی و محقق خوئی، محقق حکیم و استاذین مرحوم آقای تبریزی و حضرت آقای وحید دام‌ظله، این‌ها و فقه العقود، همه در این صورت می‌گویند که این باطل است. چرا؟ برای این که این مکره علیه دیگر. چون او گفته این

را بفروش، این همه را بفروش و حرف او هم لابلش بود. یعنی دیگر خودت می‌دانی می‌خواهی با هم بفروش، می‌خواهی تک تک بفروش. چون این جوری او اکراه کرده این هم دارد همان ما اگره علیه را انجام می‌دهد دیگر. پس به ادله‌ی اکراه می‌گوییم که این بیع باطل است در این صورت. ولو نقیصه از تک آن که نگاه می‌کنیم تمام دوتای آن نیست ولی چون آن حرفش این جوری بوده، مقصودش این بوده و این جا جای این نیست که کسی بیاید بگوید آقا این ما وقع غیر ما اگره علیه است و غیر ما وقع است، نه چون به همین شکل آن اکراه کرده بود. پس این صورت حرفی در آن نیست و واضح است که باطل است. چون اکراه صادق است و به تعبیر مثلاً محقق نائینی این به اراده‌ی مغلوبه این را فروخته است. و هر جا اراده مغلوبه باشد این جا اکراه صادق است دیگر. صورت دوم که به این شکل می‌آید می‌فروشد که شاید قانع بشود. و بنا ندارد بر این که حالا بقیه را هم بفروشد. به داعی این که لعل این قانع بشود و اکتفاء به این بکند یا من یک جوری بتوانم تخلص پیدا کنم که کلاهی سر آن بگذارم می‌آید بعض را می‌فروشد.

در این صورت که صورت ثانیه باشد که این چنینی است خب این جا هم بزرگانی که شیخ اعظم باشد محقق نائینی باشد محقق خوئی باشد محقق حکیم باشد این ها همه فرمودند که باز باطل است یا مرحوم آمیرزا باقر زنجانی رحمه الله علیه اجمعین این ها همه فرمودند که باطل است.

دلیلی که اقامه کردند بر این مسئله این است که دو جور بیان تقریباً یا سه جور بیان در حقیقت این جا وجود دارد. یکی این که اکراه به یک مرکب، به یک مجموع، اکراه به ابعاض آن هم هست، انحلال پیدا می‌کند. این که گفته این دو خانه را بفروش، پس انحلال پیدا می‌کند هم به این خانه و هم به آن خانه. نه فقط به کل خانه، به ابعاض خانه، به نصفش، به ثلثش، به ربعش، به خمسش و هكذا. فلذا اگر بگوید بع دارک و او برود نصف آن را بفروشد، این همین نصفه هم مکره علیه است. بگوید دو خانه، یک خانه را بفروشد، این یک خانه مکره علیه است. پس این به همان ما اگره علیه، این ما اگره علیه است دیگر، به واسطه‌ی ادله‌ی اکراه پس باطل است. چون انحلال پیدا می‌کند.

اگر یک ظالمی یک کسی را اکراه کرده گفت صد تومان بده به زید، حالا این پنجاه تومان داد، همان طور که صد تومان مکره علیه است پنجاه تومان مکره علیه است چون این انحلال پیدا می‌کند. و آن آخذ مالک نمی‌شود. چون اکراه است. این یک بیان.

بیان دوم، بیان شیخنا الاستاد دام‌ظله هست که ایشان حالا بحسب العقد النضید عرض می‌کنم ایشان فرموده که این جا ایشان نمی‌گوید انحلال پیدا می‌کند. از راه انحلال که محقق خوئی و این ها می‌فرمایند ایشان پیش نیامده. نه می‌گوید این غیر مکره علیه است. اما در عین حال به حدیث رفع می‌شود تمسک کرد و گفت که این باطل

است. چرا؟ برای این که همان طور که قبلاً ایشان فرمودند به تناسب حکم و موضوع ادله‌ی رفع اکراه نمی‌گوید که آن که بر خودش اکراه واقع شده به نفسه، این را برداشتم. نباید جمود بر این کرد. بلکه از حدیث رفع می‌فهمیم آن چیزی که بر خودش یا این که لازمه‌ی آن چیزی است که بر آن اکراه شده، و در حقیقت آن اکراه سبب شده که بحیث که لولا آن اکراه لما وقع این فعل. حدیث رفع شامل این جا هم می‌شود، این هم مراد است ولو لفظیاً شامل نشود اما به تناسب حکم و موضوع می‌دانیم موضوع اوسع است. مثل رجل شک بین الثلاث، کلمه‌ی رجل زن را نمی‌گیرد؛ اما هر کسی می‌فهمد این از باب مثال است و موضوع اوسع است. این جا هم همین جور است و موضوع اوسع است. و موضوع عبارت است از چیزی که در اثر اکراه پدید شده باشد در اثر آن، حالا یا به این که خودش عنوان اکراه بر آن صادق است و یا اگر عنوان اکراه بر خودش صادق نیست، منشأ تحقق آن اکراه شده باشد. و در این جا منشأ تحقق ... این که این یک دانه خانه را می‌فروشد یا نصف خانه را می‌رود می‌فروشد، منشأ آن چیست؟ همان اکراه آن است اگر این اکراه نبود که چنین کاری نمی‌کرد این اصلاً.

پس به این دلیل ما می‌گوییم که حالا قبلاً هم صحبت کردیم که حالا واقعاً می‌شود به این حرف ملتزم شد یا تناسب حکم و موضوع چنین چیزی را اقتضاء... واضح نیست برای ما که بکند که این جوری بگوییم. و ظاهر این است که این جا با آن صورت اول فرقی نمی‌کند. چطور شما در صورت اول هم باید همین جور بگویید. آن جا که بنا دارد بعداً هم بفروشد.

س: صورت اول حاج آقا هم خود؟؟؟

ج: این جا فرض این است که مکره راه را باز گذاشته است.

س: هم مکره راه را باز گذاشته بود، هم مکره؟؟؟ هم آن این طور راه را باز گذاشته، عنوان را باز گذاشته و هم این می‌خواهد عنوان را اتیان بکند این جا اصلاً دیگر نمی‌آیند چون بعض در ضمن کل هست چون می‌گویند نه اصلاً طاق بالطاق، نعل بالنعل همین است این؟؟؟ اصلاً آن جا دیگر بحث انحلال؟؟؟ این جا طرف، مکره می‌گوید اصلاً جزء دوم را نفروشد و مکره قطعاً به جزء و به بعض راضی نیست بعض را اکراه نمی‌کند فقط، و بعض منضمّاً به بعض دیگر؟؟؟ این جا چون که طرف هنوز عزمی ندارد می‌خواهد او را گول بزند، این جا می‌گوید خب مکره است مکره باید عین آن چیزی را که ما اُکره علیه است را بیاورد. ایشان عین آن را نیاورده و نمی‌خواهد هم که بیاورد چون بنا دارد که؟؟؟

ج: نه نمی‌خواهد به این معنا هست که شاید قانع ... اگر نشد که می‌رود و می‌آورد.

س: اگر نشد نه، اگر نشد هیچ.

ج: به امید این که قانع بشود یا یک راهی من پیدا بکنم. و اگر نشد می‌رود می‌آورد.

س: آمدم و نیاورد، چرا می‌گویید مکره علیه است مکره علیه کل بوده این جزء را آورده فقط. که ما؟؟؟ غیر مأتی به. ما وقع غیر ما اکره علیه است. آمدم و نیاورد آمدم توانست دور بزند. چرا می‌گویید بخاطر صدق عنوان مکره علیه، عنوان مکره علیه کل خانه بوده. من کل را می‌خواهم به بعض هم؟؟؟ چون بعض را آوردی، بعض هم؟؟؟ اگر می‌خواهید بگویید باطل است بگویید از باب تناسب حکم و موضوع مثلاً. که این خلاصه از باب اکراه آن است که آورده حرف بدی نیست این‌جا. چون واقعاً صدق نمی‌کند. طرف ارتضاء به جزء ندارد مکره راضی نمی‌شود به جزء.

ج: بله به جزئی که ... البته این جور بوده که او از اعم بوده اکراهش، یا باید این دو را بفروشی، حالا یا معاً یا تدریجاً. پس این که یکی از آن‌ها هم فروش برود، اصل این که یکی از این‌ها فروش برود این هم مورد اکراه او هست که بعد هم تدریجاً آن یکی بعدی فروش برود.

س: اگر بیاورد می‌گوییم؟؟؟ ممکن است که ایشان همین را بگویند، ممکن است که ایشان بگویند اگر دومی را هم فروخت نتوانست گول بزند آن وقت دیگر هم صدق عنوان اکراه می‌کند و هم صدق تنقیح مناطی که کردیم و تناسب حکم و موضوع را می‌کند ولی آمدم و نفروخت، آن وقت چی؟ این‌ها را باید جواب بدهند آن‌هایی که می‌گویند انحلالی هست مکره علیه غیر ما وقع؟؟؟ مکره فقط ارتضاء به جزء ندارد کل را می‌خواهد.

س: یعنی این جوری هست که این گفته دو تای آن‌ها را بفروش، اگر این را تنها بفروشد و بعد آن ضمیمه نشود و للتالی ضمیمه نشود می‌گویند بخشی از حرف من را انجام دادی؟ یا می‌گویند که اصلاً انجام ندادی؟

س: فرض این است که کل را می‌خواهد.

ج: می‌دانم که کل را می‌خواهد. آخر کل ببینید چه جوری هست؟ یک وقت هست که می‌گویند اگر این انجام شده باشد؟؟؟ این اصلاً حرف من نیست.

س: این‌جا پس شما تبدیل می‌کنید اکراه واحد را به اکراهین. این‌جا پس اکراه واحد را تبدیل می‌کنید به اکراهین؟ این عیب ندارد.

ج: ببینید یک وقت جمیع را می‌خواهد. نه درست است که جمیع را می‌خواهد ولی انحلالی هست به قول آقای خوئی، تعبیرشان انحلالی هست. یعنی این را هم می‌خواهم. این را هم می‌خواهم.

س: این را هم می‌خواهم قطعاً می‌خواهم.

ج: مثل عام استغراقی است. یک وقت نه عام مجموعی است. آن می‌شود به شرط شیء.

س: نه عام مجموعی هم نمی‌گوییم.

ج: اگر نه به شرط شیء عام مجموعی نیست می‌گویند هر دو را بفروش، اما به نحو عام استغراقی است.

- س: و به بعض هم ارتضاء نمی‌کنم من مکره، من مکره دو تا را می‌خواهم.
- ج: می‌دانم، اگر ولی دو تا را نیاورد... نمی‌گوید بخشی از آن چه را که می‌خواستم آوردی.
- س: این پس اکراهین است. این دیگر اکراهین است.
- ج: حرف آقایان همین است حرف آقای خوئی این است که این اکراهین است. این‌جا انحلال یعنی همین دیگر.
- س: نه انحلال
- ج: انحلال یعنی اکراهین دیگر.
- س: ابدأ. انحلال یعنی اکراه واحد من باب ??? منحل شده، انحلال یعنی است.
- س: ???
- س: آن یعنی این‌که اصلاً از اول من دو تا اکراه دارم اصلاً انحلال، انحلال یعنی یک چیزی که ما منحل می‌کنیم آن را، توی اکراه هم یعنی اصلاً از ابتدا دو چیز من می‌خواهم.
- ج: نه می‌دانم دو تا چیز می‌خواهید ولی به این
- س: این خلف فرض است.
- ج: نه آخر این در مقابل صورت ثالثه است در صورت ثالثه است به شرط شیء هست یعنی با هم. مجموعی است؛ اما این‌جا نه، این‌جا می‌گوید این دو تا را بفروش، جمیع را می‌خواهد نه مجموع من حیث المجموع. وقتی جمیع را خواست، این انحلال پیدا می‌کند. مثلاً روزه‌ی ماه مبارک رمضان، یک حرف همین است که آیا چه‌جوری هست آن‌جا؟ یک نیت باید بکنیم برای شهر رمضان؟ از اول ماه رمضان نیت بکنیم تمام شهر را می‌خواهد روزه بگیرم. باید چنین نیتی داشته باشیم. یا نه کلّ یوم ... همه را می‌خواهد اما به نحو این‌جوری، کلّ یوم برای خودش است.
- س: حالا اگر از مکره پرسند این‌جا که نصف را آورده ما اُکره علیه تو را آورده؟ می‌گوید آورده؟
- ج: می‌گوید بخشی را آورده، بخشی را نیاورده.
- س: وجود بعض، وجود کل را اقتضاء نمی‌کند می‌گوید من کلّ را خواستم. مکره می‌گوید حالا که دست من کوتاه و خرما بر نخیل ???
- ج: اگر در باب اجاره شما شخصی را اجاره کردید، گفتید کل اثاثیه‌ی خانه‌ی ما را بیاور این‌جا. او نصفش را آورد. این‌جا شما می‌گویید که نه همه را که نیاوردی، مال الاجازه به او ندهی اصلاً؟ یا نه تبعیض می‌شود؟
- س: این‌جا هم نمی‌گوییم صحیح است این‌جا هم می‌گوییم باطل است.
- ج: آقایان این‌جا چه فتوا می‌دهند؟ آقایان مگر این‌جاها نمی‌گویند به اندازه‌ای که آورده حقوقش را باید بدهی.

س: ایشان هم همین را می‌گویند.

ج: و الا اگر حرف شما باشد نه. اگر حرف شما باشد می‌گویید آن را که من گفتم که انجام ندادی، حتی یک‌دانه کتاب هم جا گذاشته باشد می‌گویند نیاموردی دیگر. این از خدا می‌خواهد که این کار را نکند. این جا بخاطر این است که مجموع نبوده جمیع بوده. یعنی انحلال می‌شود در حقیقت.

س: این را جواب فرمودید اگر جزء را بیاورد ممکن است؟؟؟ خواسته‌ی من را برآورده کرده ارتضاء می‌کند بخشی؟؟؟

ج: بخشی از آن را، این جوری می‌گویند بله می‌گویند بخشی از خواسته‌ی من را انجام داد. درست است. اما آن جایی که بشرط لا باشد یا بشرط شیء باشد می‌گویند نداد.

س: هیچ اثری ندارد ممکن است که بگویند بخشی از خواسته‌ی من را؟؟؟ اما نمی‌گویند اگر من را انجام داد. این را نمی‌گویند.

ج: نه می‌گویند بخشی از مکره علیه را انجام داد.

س: آقا بخشی را که آورده می‌فهمیم که بخشی را آورده.

ج: بخشی نه. با وصف اکراه. بخشی از مکره علیه را آورده است.

س: توی همین اجاره اگر بیایند اثاثه را ببرند می‌گویند اجاره را وفا کرد به آن؟

ج: به بخشی بله.

س: هی می‌گویند به بخشی، آقا بخشی که کل را اقتضاء می‌کند.

ج: خب ما هم که نمی‌گوییم کل را اقتضاء می‌کنیم. ما که نگفتیم کل را اقتضاء می‌کند ولی ما می‌گوییم همین را که آورده باطل است چون مکره علیه است. آن جا هم می‌گوییم همان که آورده، مستأجر علیه است باید اجاره به اندازه‌ی آن بدهی.

س: مکره علیه یعنی ایعادی که بر این بخش و این بعض ایعاد داشته؟؟؟ بر آن بخش هم ایعاد کرده بر همان بعض، هم اثر هم که دارد.

دلیل سومی که این جا آوردند استاد هم به آن دلیل تمسک فرمودند، فرمودند حالا از حدیث رفع اکراه هم صرف‌نظر بکنیم این جا به جهت دیگری باطل است. مانع نیست که اکراه باشد شرط موجود نیست؛ رضا. چون این آقا به همین که دارد می‌فروشد که به داعی این که و به انگیزه‌ی این که لعل به این قانع بشود یا من بتوانم یک راهی بفروشم این راضی نیست. پس بنابراین لفقد الرضا است. و باطل است. بله این همان طور که قبلاً گفتیم که



آیا ما رضای چیزی داریم؟ یا رضا همان عدم اکراه است؟ می‌گوییم راضی باشد یعنی مکره نباشد؟ اما چیز دیگری نیست که مرحوم امام می‌فرمودند ما چیز دیگری نداریم. این خب مبنایی می‌شود.

و اما صورت آن‌جایی که دفعه می‌فروشد، یعنی صورت سوم این است که به تدریج می‌فروشد و مکره مجموع را خواسته، من حیث المجموع را خواسته. این‌جا آیا چه‌طوری هست؟ که صورت سوم است. در این‌جا اختلاف بین فقها است، محقق نائینی و محقق حکیم در نهج الفقاهه و مرحوم آمیرزا باقر زنجانی، این‌جاها می‌گویند این بیع درست است. مرحوم آقای خوئی قدس سره و استادمان مرحوم آقای حائری دام‌ظله، این‌ها می‌فرمایند که بیع باطل است.

دلیل آن‌آقایانی که می‌فرمایند که این بیع صحیح است می‌گویند برای این‌که این غیر مکره علیه است. او اکراه کرده بود به این‌که معاً باید بفروشی. اگر جدا جدا بخواهی بفروشی مطلوب من را تحصیل نکردی. من بشرط شیء دارم می‌گویم. باید با هم بفروشی. جدا جدا بفروشی من قبول ندارم. پس بنابراین آن‌ما اگر علیه مجموع است به وصف مجموعیت، این چیزی که از این صادر شده این آن نیست. وقتی که آن نشد پس مکره علیه بر آن صادق نیست، «احل الله البیع» بر آن صادق است درست است مکره علیه هم نیست طیب نفس دارد لذا این غیر آن هست. اگرچه به قول این بزرگان این‌جور نیست که اکراه در این فروش هیچ دخالتی نداشته باشد. اما دخالت آن به نحو اعداد است، می‌شود مقدمه‌ای اعدادیه. بله اگر اکراهی اصلاً در کار نبود از طرف این مکره، خب این اصلاً نه کل را می‌فروخت و نه بعض را می‌فروخت. این درست است اما این کفایت نمی‌کند برای صدق الاکراه بر این عملی که انجام شده. پس بنابراین باید بگوییم که اکراه این‌جا محقق نیست بنابراین صحیح است.

محقق خوئی و استاذ حائری دام‌ظلهما، حالا گرچه سایه‌ی آن‌ها هنوز هم هست بله. قدس سره و دام‌ظله و هم‌چنین روی مشرب استاد باید بگوییم که این‌ها می‌فرمایند که این‌جا باطل است نه به خاطر حدیث رفع. درست است این‌جا مکره علیه نیست بخاطر فقدان شرط که رضایت باشد. راضی بالاخره نیستند بایع و مکره. و بنابر مذاق استاد علاوه بر این‌که این راضی نیست فقدان شرط است ایشان فرمود که حدیث رفع به تناسب حکم و موضوع آن‌جایی هم که سبب باشد منشأ باشد آن‌جا را هم می‌گیرد ولو این‌که صدق نکند بر آن عمل. بنابر آن فرمایشی که فرمود. بنابراین هم فقدان این است پس باطل است.

خب ما که آن مسئله‌ی رضا را مرجع اشکال قرار دادیم. و ظاهر امر این است که باید در این‌جاها گفت که این بیع صحیح است چون آن واقعاً صدق اکراه که بر این عمل نمی‌کند این مکره علیه نیست چون فرض این است که آن بشرط شیء بوده، مع بوده و می‌گوید فایده‌ای ندارد و او اگر مطلع بشود ایعاد ضرر به این خواهد کرد. آن ضرری که ایعاد کرده وارد خواهد کرد. این با توجه به همه‌ی این‌ها رفته این را فروخته، پس بر اساس ایعاد او

نیست این طیب نفس دارد. اگرچه بر این نیست طیب نفس هم که دارد. پس بنابراین باید گفت که اقوی در مقام همان‌جوری که آن بزرگان فرمودند صحت این معامله است.

و اما این صورت اخیر، یعنی قسم سوم که اصلاً اجنبی را می‌رود می‌آورد به داعی این که و به امید و رجاء این که به این بسنده بکند و بپذیرد و دیگر از آن که بیش‌تر مورد اهتمامش بوده صرف‌نظر بکند یا با این بتواند یک تخلصی پیدا بکند، گفته کتابت را بفروش، این کتاب درسی‌اش هست می‌خواهد، نمی‌تواند، می‌رود عبا را می‌فروشد که لعل او به همین قناعت بکند. در این‌جا باز دو نظر وجود دارد که این معامله صحیح است یا باطل است؟

محقق خوئی و صاحب فقه العقود دام‌ظله، این‌ها فرمودند که این معامله در این‌جا باطل است و آقای خوئی حکم صورت قبل را، یعنی آن صورتی را که الان بحث کردیم صورت قبل از این را، فرموده که از این روشن می‌شود یعنی این را که روشن کردیم حکم آن هم روشن می‌شود. ایشان می‌فرمایند که باز دلیل ما بر بطلان نه صدق اگرچه است چون آن گفته بود کتاب بفروش، نه عبا، شما عبا را داری می‌فروشی، بلکه قبول داریم صدق اگرچه نمی‌کند کما این که آن‌جا معاً گفته بود وقتی یکی را می‌روی می‌فروشی، این غیر از آن حرفی است که او زده. اما بخاطر فقد رضاء می‌گوییم که باطل است. فقط شرط، نه وجود مانع که اگرچه باشد. این بزرگان بخاطر این گفتند. شیخنا الاستاد هم قهراً در این‌جا علی‌مبنا، ولو این را ندیدم که در کلام‌شان مطرح کرده باشند این صورت را، علی‌مبنای خودشان باید همین را بفرماید که باطل است چون هم فقد رضا است و هم این که ایشان حدیث رفع را هم این‌جا می‌تواند تمسک بکند چون بالاخره سر آن، آن است. منشأ آن، آن هست. و ایشان به تناسب حکم و موضوع تعمیم دادند به این موارد.

اما محقق نائینی و محقق حکیم، این‌ها می‌فرمایند که این‌جا درست است بخاطر این که این غیر مکره علیه است و این که منشأ آن شده باعث صدق اگرچه نمی‌شود ما آن تعمیم را در ادله‌ی اگرچه قبول نداریم رضایت هم امر آخری غیر از عدم الکره نیست. راضی باشد یعنی اگرچه نداشته باشد. پس بنابراین در این صورت باید بگوییم این معامله صحیح است. و روی مطالبی که قبلاً عرض شد، قهراً هو الاقوی که بگوییم این‌جا این معامله درست است و صحیح است.

بنابراین صور ثلاثه یا صور اربعه احکام آن روشن شد که ما فعله المکره إِمَّا يطابق المکره علی، طابق النعل بالنعل، این‌جا که همان مباحثش بود و درست شد و إِمَّا يُخالف، وقتی که يُخالف، إِمَّا مع الزیاده است که در مسئله‌ی سوم بیان شد و إِمَّا مع النقصه است که خودش صوری داشت که امروز بیان کردیم و إِمَّا مع التباين است که همین صورت اخیر بود که امروز بیان شد.

مسئلهٔ آخری که حالا عرض می‌کنم که دیگر بحث آن برای جلسه‌ی بعد هست این است که این را دیگر امام مطرح کردند در بیع خودشان. این صور را من ندیدم در بیع، با این تورقی که کردم پیدا نکردم که این‌هایی که الان بحث کردیم متعرض شده باشند ولی این مسئله‌ای را که می‌خواهیم عرض بکنیم متعرض شدند. که یکی از مسائل مقام هست و آن این است که اگر مکره بر کلی اکراه کرد و کلی به یک فرد خب محقق می‌شود این مازاد بر یکی رفت آورد، این جا چی؟ این یک فرع.

فرع دوم که باز این هم امام گمان می‌کنم مطرح کرده باشند خب آقایان دیگر هم مطرح کردند، این را مطالعه می‌فرمایید که فردا بحث می‌کنیم. فرع دوم این است که اگر تخییر بین افراد طولی قرار داد اکراه کرد گفت که یا امروز خانه‌ات را بفروش، یا فردا ماشینت را بفروش. آیا امروز اگر خانه را برود بفروشد با این‌که مندوحه دارد می‌تواند امروز خانه را بفروشد فردا برود ماشین را بفروشد و دیگر البته فردا راه فراری ندارد این بیع خانه‌اش در امروز درست است یا باطل است؟ که افراد طولی هست؟ افراد عرضی را معرض کردم در تحریر الوسيله بحث کردیم که می‌گوید إِمَّا این را بفروش، إِمَّا آن را بفروش. اما افراد طولی این است پس یکی بر کلی اکراه می‌کند و با این‌که کلی به فرد واحد به صرف الوجود فرد واحد تحقق پیدا می‌کند این می‌آید چند تا می‌فروشد حالا دفعهٔ او تدریجاً.

یکی دیگر این است که اکراه او بر افراد طولی است حالا ما هم فعلاً بحث‌مان در معاملات و بیع هست. حالا در تکالیف مسئله‌ی آخری است که این‌جاها به تناسب مطرح کردند ولی ما دیگر حالا وارد آن نمی‌شویم. مثلاً می‌گوید یا الان شراب بخور یا فردا شراب بخور معاذالله. بالاخره یا امروز یا فردا، این می‌تواند امروز این کار را انجام بدهد یا باید بگذارد برای آخرین فرصت در آن‌جا؟ این حالا دو تا فرعی است که ان شاءالله فردا مطرح می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.